



راهکار حجت‌الاسلام انصاریان برای خلاصی از شیطان

هدایت پرس: حجت‌الاسلام والمسلمین شیخ حسین انصاریان در کتاب «عرفان اسلامی جلد نهم» برای خلاصی از شیطان، راهکارهایی را بیان کردند.

به گزارش **هدایت پرس**، حجت‌الاسلام والمسلمین شیخ حسین انصاریان در کتاب «عرفان اسلامی جلد نهم» آورده: بدون شك قدرت خلاصی از فریب او و نجات از راه‌های فریب و وسوسه او برای تو نیست مگر به چند چیز:

۱- دوام مراقبت.

۲- استقامت بر عبادت.

۳- هراس از عظمت و قدرت خدایی که بر درون و برون تو آگاه است.

۴- کثرت یاد حق در همه اوقات.

با توجه به این چهار واقعیت، انسان در مبارزه با شیطان قطعاً پیروز است، ولی کسی که در این امور اهمال کار است و اوقاتش را بیهوده تلف می‌کند به یقین صید مناسبی برای این دشمن خطرناک است.

دوام مراقبت

خواجه در زمینه مراقبت می‌گوید:

مراقبه دوام ملاحظه مقصود است و به عبارت روشن‌تر، دائماً به حق نظر داشتن.

درجات مراقبت

سالکی که در طریق حق است و همیشه به حق نظر دارد اهل مراقبه است، مراقبه سه درجه دارد:

درجه اول: مراقبه‌ای است که سالک در سیر به سوی حق دارد.

درجه دوم: توجه یافتن به مراقبه حق است، سالک متوجه می‌گردد که حق متعال مراقب اوست.

درجه سوم: مراقبه‌ای است که سالک نسبت به آثار وجود حضرت حق داراست، کیفیت تجلیات حضرت احدیت را پیوسته مورد نظر دارد.

قسم اول را می‌توان مراقبه مقدماتی، دوم را متوسط و سوم را عالی نام نهاد.

در مراقبه مقدماتی، مراقبه سالک در ایاب و ذهاب، خورد و خواب، گفت و شنود، طاعت و عبادت، رفتار و کردار است.

در این مراقبه نظر سالک این است که از طریق دستورهای شرع خارج نگردد، آنچه انجام می‌دهد بر وفق دستور باشد و برای این منظور مراقبه را دارد که خود را به اطاعت و عبادت زینت دهد. تا مورد توجه و عنایت واقع گردد، خود را می‌آراید تا او را بیسندند و محرك او را در این مراقبه وعده‌ها و وعیدها است، از خوف عقاب از بدی‌ها کناره‌گیری می‌کند، به امید ثواب به خوبی‌ها می‌گراید.

مبند ای دل به جز در یار خود دل

امید از هر که داری جمله بگسل

زمنزلگاه دونان رخت بر بند

ورای هر دو عالم جوی منزل

برون کن از درون سودای گیتی

از این سودا به جز سودا چه حاصل

منه دل بر چنین محنت سرایی

که هرگز زو نیابی راحت دل

قدم بر فرق عالم نه عراقی

نمانی تا در اینجا پای در گل «۱»

در مراقبه متوسط، سالک حق متعال را مراقب خود می‌بیند، به شهود در می‌یابد که در هر حال خدای متعالی مراقب اوست.

[كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا] «۲».

و خدا نگهبان و مراقب همه چیز است.

خدای متعال نسبت به همه چیز رقیب است، این شهود به سالک نظر دیگری می‌دهد، سالک را عوض می‌کند، مسیر او را تغییر می‌دهد، در اول سالک برای خود کار می‌کرد، در این مراقبه، برای خدا کار می‌کند، در اول، محرك او وعده‌های حق بود، در این مراقبه محرکش جلب رضایت حق است، آنجا در انجام اعمال نظر تجارت داشت، در این جا وظیفه او را به عمل وادار می‌کند، در اول بهشت و یا جهنم منتهای مقصد او بود، در اینجا وصال و لقا نهایت سیر اوست به قول خواجه:

ببین تفاوت راه از کجاست تا به کجا.

در این مراقبه چون سالک باعشق و محبت به وظایف قیام می‌کند و منظور او ترك خودپرستی است، بدیهی است در نظر با حق متعال معارضه ندارد و نسبت به احکام او اعتراض نمی‌کند و مراقبه خود او هم، دیگر مورد نظر او نخواهد بود.

در مراقبه عالی، مراقبه سالک روی سبق ذات و ظهور اشارات و افاضات حضرت احدیت است در کلیه اجزای زمان ازلاً و ابداً و روی خلاصی از ربطه و قید مراقبه است که با فنای نفس و تخلیص از رسم حاصل است، در این مراقبه آیات و افاضات الهی مورد مشاهده سالک است، می‌خواهد بداند به چه کیفیت این آیات در آفاق و انفس و در عالم انوار بروز و ظهور دارند و چطور الهامات، اشارات و افاضات به خلق می‌رسد و تجلیات افعالی و صفاتی و ذاتی چگونه است، به عبارت ساده‌تر، مراقبه او روی مشیت و اراده الهی است.

شیطان، دشمن مراقبت

از آن وقتی که سالک به مراقبه برمی‌خیزد، رقیب سرسخت او نیز مراقبه را شروع می‌کند، مراقبه در حقیقت يك نوع مبارزه است.

مراقب می‌خواهد در تمام حالات حق را منظور بدارد، رقیب این مراقبه می‌خواهد حق را از نظر سالک دور سازد.

مراقب در سیر به سوی حق است، رقیب در این خیال است که سالک را از طریق حق منحرف سازد.

مراقب به طاعات و عبادات روی می‌آورد، رقیب او را به سوء و فحشا امر می‌کند، او رو به عفاف و کفاف می‌رود، این به فقر و تنگدستی او را می‌ترساند.

سالک می‌خواهد بیاد حق متذکر باشد، رقیب او را به فراموشی می‌کشاند، او از وعده غرور و مکر کنار می‌کشد، این به مکر و وعده و غرور او را می‌فریبد و بالاخره این جنگ و گریز هست تا یکی از

این دو به دیگری غالب شود، اگر هوا، نفس و شیطان غالب شود کار سالک زار است.

[فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا] «۳».

مسلماً به زیان آشکاری دچار شده است.

اگر سالک غالب گردد.

[فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا].

بی‌تردید رستگاری بزرگی یافته است.

نوعاً اشخاصی که از دست رقیب زبردست خود جان سالم به در نمی‌برند، در مراقبه اول هستند، علتش این است که در پی مشتبهات نفس بوده و هر چه می‌خواهند برای خود می‌خواهند و خود را منظور دارند، چون از خودپرستی خلاص نشده و خواسته آنها نفسانی است رقیب بر آنها غالب می‌گردد، آنهایی که از مراقبه اول خارج شده در مراقبه دوم واقعند از آن جهت که از آنها سلب اراده شد و نظر خود را کنار گذارده‌اند رقیب نمی‌تواند بر آنها غلبه کند، چه اینها جزء احزاب الهی هستند و حزب الهی در همه جا غالب است.

احزاب الهی دوستان خدا هستند، کسانی هستند که عشق و محبت حق ساحت دل آنها را فرا گرفته است، دل آنها در تصرف حق است، دلی که در تصرف حق باشد رقیب نمی‌تواند در دل آنها راه یابد.

عاشقان در کمین معشوقند

ساکنان زمین معشوقند

عاشقان را ز دوست نگریزد

بلبل اندر هوای گل میرد

اندرین ره اگر مقامی هست

هست ماوای عاشقان الست

چون که حسن آمد از عدم به وجود

عشق در نور او ملازم بود

جان چو مأمور شد به امر احد

منتظر یافت عشق بر سر حد

گر تو از عشق فارغی باری

من ندارم به غیر از این کاری

هست جانم چنان به عشق غریق

که ندارد گذر به هیچ طریق

اهل محبت و عشق کسانی هستند که در بحر غرق می‌شوند، اما تر نمی‌شوند، با همه نوع افراد در تماس هستند، اما از کسی رنگ نمی‌گیرند، با همه روبرو می‌شوند اما تحت تأثیر هوای کسی قرار نمی‌گیرند، در دل نوری دارند با آن نور که به میدان می‌روند فاتح و غالب برمی‌گردند.

گر نور عشق به دل و جان افتد

بالله کز آفتاب فلک خوبتر شوی

یک دم غریق بحر خدا شو گمان مبر

کز آب هفت بحر به یک موی تر شوی «۴»

خطری که از رقیب مخالف ممکن است متوجه سالک گردد اولاً: در مرحله اول از مراقبه است، در ثانی در وقتی است که هنوز دل به تصرف حق بیرون نیامده و به نیروی عشق مجهز نیست، دزد به جایی می‌رود که در آنجا متاعی باشد و سالک عاشق چه متاعی دارد که دزد بتواند بدان دستبرد زند «۵»؟

استقامت بر عبادت

اعتدال لازمه سلوک است، اگر سالک در راه حق از اعتدال خارج گردد، خروج او از اعتدال سبب انحراف و دو رویی او از حق است، آن سالکی که در امور خود رعایت اعتدال را می‌نماید او در طریق حق استقامت می‌ورزد و مصداق آیه شریفه [فَاسْتَقِمْوا إِلَيْهِ] «۶» قرار می‌گیرد.

چنانچه ما بخواهیم پایه و ستونی را در جایی نصب کنیم که استقامت آن زیاد باشد، آن را باید به طور مستقیم نصب نماییم. در حال استقامت و اعتدال، مقاومت پایه زیاد است، هر فشاری را که بر آن وارد گردد تحمل می‌کند.

در حال استقامت و اعتدال، نیروی مقاومت پایه در یک جهت متمرکز است، علت ایستادگی و مقاومت همین تمرکز قوا است. چنانچه مایل شود نیروی آن تجزیه می‌شود و مقاومت اولیه را از دست می‌دهد.

امری که در مورد استقامت به ما رسیده به همین منظور است که از اعتدال منحرف نشویم و نیروی

ما تجزیه نشود.

آن که خلاف راه حق در پیش دارد، از اعتدال خارج شده زیر فشار هواهای نفسانی خوابیده است.

نحوه استقامت در مراحل سلوك مختلف است، در بدایت استقامت متضمن معنی توجه داشتن به اوامر و احکام است، در نهایت متضمن معنی عدم توجه به غیر، در مقام جمع دال است بر معنی تبلیغ احکام و اوامر.

خواجه هرات در مبحث استقامت معنی دوم را منظور دارد، می‌گوید:

جار و مجرور «الیه» در آیه شریفه [فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ] اشاره است به ذات فرد یگانه احدی، مفهوم آن این است که رو به ذات اقدس الهی کنید، غیر او را منظور مدارید حافظ می‌گوید:

گفتی بیار رخت اقامت به کوی ما

من خود به جان تو که از این کوی نگذرم

خواجه، استقامت را به روح تشبیه کرده می‌گوید: همان طوری که روح موجب بقای بدن است، احوال ساکنین نیز با روح استقامت باقی و پایدار است.

استقامت برزخ است بین پرتگاه‌های مخوف عالم تفرق و سدره المنتهای عالم جمع.

درجات استقامت

همان طوری که استقامت موجب فزونی و زیادتی عمل عامه است، روحی است که احوال سالکان بدان زنده و باقی است و بر سه درجه است.

سالک اگر از طریق اعتدال و استقامت خارج گردد، در وادی مخوف مشتیهات نفس واقع شده، گرفتار مشکلات عالم تفرق می‌شود، از مسیر اصلی منحرف گشته به مقام جمع راه نخواهد یافت.

استقامت سالک در درجه اول، اجتهاد در اقتصاد است، یعنی سعی در میانه‌روی و اعتدال دارد، این کوشش برای این است که سالک بر رسم علم تعدی نکند، از حدّ اخلاص تجاوز ننماید و بر خلاف دستور قدم برندارد.

سالک، اگر تعدی از رسم علم کند، تعدی از رسم استاد کرده، آن که از دستور استاد سرپیچی کند راه به جایی نمی‌برد و در صراط مستقیم قرار نمی‌گیرد.

دستورهای شرع مقدس از عالم وحی و الهام است، روی اصل صحیحی است، مبتنی بر سیر و دفع موانع از افراد است، دواپی است که از روی بصیرت و حکمت ترکیب یافته جهت رشد و کمال و خلاصی از امراض نفسانی است، سرپیچی از دستورها سبب می‌گردد، شخص در امراض مهلکه

خودپرستی باقی بماند، به ستایش حق و حق‌پرستی نرسد.

چون سالک از حدّ اخلاص تجاوز نماید، عملش روی ریا انجام می‌گیرد، عمل در این صورت یا برای عوض است، یا برای اجرت و یا غرضی از اغراض دیگر، در هر صورت عمل بدین ترتیب ارزشی ندارد، اثری بر آن مترتب نیست.

استقامت در درجه دوم، در احوال است، استقامت در این مقام مشاهده حقیقت است نه به طریق کسب، ترکیب ادعاست نه به سبب علم، باقی بودن با نور یقظه است نه به وجه تحفظ.

شرح این داستان بدین قرار است: مشاهده حقیقت به طریق کسب مانند دیدن جایی است به وسیله فیلم یا عکس، در مقام مشهود آن که اظهار حقیقی می‌کند باید خود او بدان رسیده باشد، مأخذ گفتارش بیان این و آن و یا دیدن عکس عالم حقیقت باشد، بیانش مستند به شهود نیست، شخص باید خود به مقام شهود رسیده باشد و اظهار حقیقت کند حافظ می‌گوید:

ای که از دفتر عقل آیت عشق آموزی

ترسم این نکته به تحقیق ندانی دانست

به طریق علم نیز سالک ممکن است ترك ادعا یا رفض دعوا نماید، ولی این سلب انانیت علمی است، تا شهود فاصله‌اش زیاد است وقتی این پندار تحقق می‌یابد که حقیقت [لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ] «۷» با تجلیات ذاتی در باطن سالک به ظهور برسد. سالکی که واجد حال مراقبه است و از مراقبه به یقظه و تنبیه می‌رسد، یقظه او در این حال یا به وجه تحفظ برای او باقی است، یا به وجه تلطف، تحفظ باشد. خود او سعی دارد آن را حفظ کند، تلطف باشد لطف ازلی موجب بقای آن است، اولی تحفظی است، دومی تحققی، اولی در عداد استقامت در احوال نیست، دومی هست، اولی را خواجه مطرود می‌داند، دومی را مقبول.

در درجه سوم استقامت با ترك رؤیت استقامت و با گذشت از طلب استقامت است، با شهود اقامه استقامت در نفس از طرف حق و بقا به بقای حق عزّاسمه.

کمال استقامت به ترك طلب استقامت و به عدم رؤیت استقامت است، سالک وقتی وجود خود را قائم به حق دید و دریافت که حق عزّاسمه در باطن کارفرما و کارگزار است، روح استقامت تخیلی او، از او سلب می‌گردد، در این حال نمی‌تواند به استقامت تکیه، یا با استقامت پیشروی نماید، استقامت بدین معنی اختصاص به زمان تفرقه دارد، در مقام جمع که سلب انانیت از سالک شده، استقامت بدان معنا که گذشت مفهومی ندارد، استقامت در این مقام از آن حق متعال است.

در مقام فنا هنگامی که از سالک سلب انانیت می‌شود، همه آن اموری که به او انتساب دارند از او

سلب می‌شوند و استقامت نیز از آن اموری است که از دست سالک بدر می‌رود، حضرت شعیب به قوم خود می‌گفت:

[وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ] «۸».

و توفیقم فقط به [یاری] خداست.

توفیقی که نصیب من شده از عنایت حق متعال است، همین جمله را ما هم می‌گوییم، فرقی در عبارت ما و او نیست، فرق در این است که او به شهود این حقیقت را دریافته و آن را اظهار می‌کند، ما در نیافته بلکه از پس چندین حجاب آن را عنوان می‌کنیم، او به حقیقت می‌گوید ما به مجاز، استقامت نیز همین طور است، حقیقتش از آن کسانی است که به نعمت وصال نایل آمده‌اند.

سالک در سیر به سوی حق با نور توحید و جذبات ذوقی عوالم شهود، راه سلوک را می‌پیماید «۹».

[وَأَعْتَبِرْ بِمَا فَعَلَ بِنَفْسِهِ مِنَ الْاِغْوَاءِ وَالْاِسْتِكْبَارِ حَيْثُ غَرَّهُ وَأَعْجَبَهُ عَمَلُهُ وَعِبَادَتُهُ وَيَصِيرَتُهُ وَجُرْأَتُهُ عَلَيْهِ، قَدْ أَوْرَثَهُ عِلْمُهُ وَمَعْرِفَتُهُ وَاسْتِدْلَالُهُ بِمَعْقُولِهِ اللَّعْنَةَ عَلَيْهِ إِلَى الْأَبَدِ فَمَا ظَنُّكَ بِنَصِيحَتِهِ وَدَعْوَتِهِ غَيْرَهُ]

عبرت از شیطان

از آنچه شیطان درباره خود کرده درس بگیر، آن بدبخت ازل و ابد بدون جهت به غرور و کبر آسوده شد. موجودی که عمل و عبادت و بصیرت و جرأت و جسارتش موجب مغرور شدن و فریفته شدنش گشت و علم و معرفت و استدلال عقلی او باعث معلول شدنش شد، چگونه می‌توان به او اطمینان پیدا کرد و به نصیحت و صلاح‌دید او اعتماد نمود؟!]

[فَاعْتَصِمِ بِحَبْلِ اللَّهِ الْأَوْثَقِ وَهُوَ الْأَلْتِجَاءُ وَالْإِضْطِرَارُ بِصِحَّةِ الْإِفْتِقَارِ إِلَى اللَّهِ فِي كُلِّ نَفْسٍ، وَلَا يَغُرَّنَّكَ تَزْيِينُهُ الطَّاعَاتِ عَلَيْكَ فَإِنَّهُ يَفْتَحُ لَكَ تَسْعَةً وَتَسْعِينَ بَاباً مِنَ الْخَيْرِ لِيُظْفَرَ بِكَ عِنْدَ تَمَامِ الْمِائَةِ، فَقَابِلُهُ بِالْخِلَافِ وَالصَّدِّ عَنِ سَبِيلِهِ وَالْمُضَادَّةَ بِأَهْوَائِهِ]

تمسك به ريسمان الهی

پس چنگ زن به بند الهی که محکم‌ترین بندهاست و آن پناه بردن به جناب احدیت و اعتراف نمودن به عجز و قصور خود در هر لحظه بلکه در هر نفس است.

چون این دشمن خطرناک با انواع وسوسه‌ها طاعات و اعمال را برای تو جلوه دهد هرگز مغرور و فریفته مشو؛ زیرا ممکن است نود و نه باب از خیر و نیکی به رویت باز کند تا در قدم صدم بر تو غالب گردد، بنابراین در مرحله مخالفت با او تا هستی ثابت قدم باش و راه نفوذ و فریب او را ببند و با میل و مقاصد او با تمام وجود مبارزه کن.

الهی! ما را از شر این دشمن خطرناک امان بده، اعمال ما را خالص گردان و دست ما را از دامن

لطف و کرامتت تا به وقت رسیدن به وصال کوتاه مکن، محتاجان و نیازمندان را از درگاہت مران و امید امیدواران را قطع منما که ما جز وجود مقدس تو معبودی نداشته و نداریم و غیر پیشگاه لطفت برای ما پیشگاهی وجود ندارد، اگر ما گدایان را از در خانه محبتت برانی دنیا و آخرت ما بر باد خواهد رفت.

به قول فیض کاشانی آن شوریده گلزار عشق:

گوشه چشمی به سوی دردمندان کن به ناز

تا به بینی روی ناز خود به مرآت نیاز

ناز کن هر چند بتوانی که عاشق می‌کشد

عاشقان را مغتنم باشد زاهل ناز ناز

چشم مستت را بگو تا بنگرد از هر طرف

چون گذر آری به عمری بر اسیران نیاز

چون گذر آری بر اهل دل توقف کن دمی

تا شود چشم نظر بازان بر آن رخساره باز

آن که رویت دید یکبار دیگر بنماش روی

تا کند چشمی به روی دلگشایت باز باز

چند باشم در امید و بیم وصل و هجر تو

دل مبر یا جان ببر ای دلنواز جان گداز

در فراق خود مسوزانم بده کامم زوصل

رحم کن بر زاریم جز تو ندارم چاره ساز

روی آتشناک بنما تا بسوزد بیخ غم

در فراقیت فیض را تا چند داری درگذر

پی نوشت ها:

-
- (۱) - فخر الدین عراقی.
(۲) - احزاب (۳۳): ۵۲/
(۳) - نساء (۴): ۱۱۹/
(۴) - حافظ شیرازی.
(۵) - مقامات معنوی: ۱/ ۱۴۹/
(۶) - فصلت (۴۱): ۶/
(۷) - آل عمران (۳): ۱۲۸/
(۸) - هود (۱۱): ۸۸/

- (۹) - مقامات معنوی: ۱/ ۲/
مطالب فوق برگرفته شده از
کتاب : عرفان اسلامی جلد نهم
منبع : [پایگاه عرفان](#)